باسمه سبحانه

ربّ تمم بسم الله الرحمن الرحيم بالخير والتيسير

ستایش و نیایش مر احدی را که کاتب فصاحت بیان و جزو دانشوران از تحریر افشای ثنای بیکرانش چون قلم سر گردان و منشی بلاغت نشان و دانش خرد بر وران از تقریر املای وصف بی پایانش خامه وار بریده زبان رباحی

صانعی کز کمال عز و جلال ☆ در ستایش زبان ناطق لال ☆
انکه کنه حقیقتش برتر ☆ از قیاس و گمان و وهم و خیال ☆
تقدس صفاته عن احاطة ترقیم الاقلام ☆ و تنزه ذاته من ادراک ذوی الافهام ☆ و تحفه درود بران عاقبت محمود که آیت فیض هدایت مظهر ما ارسلناک الا رحمة

للعالمین

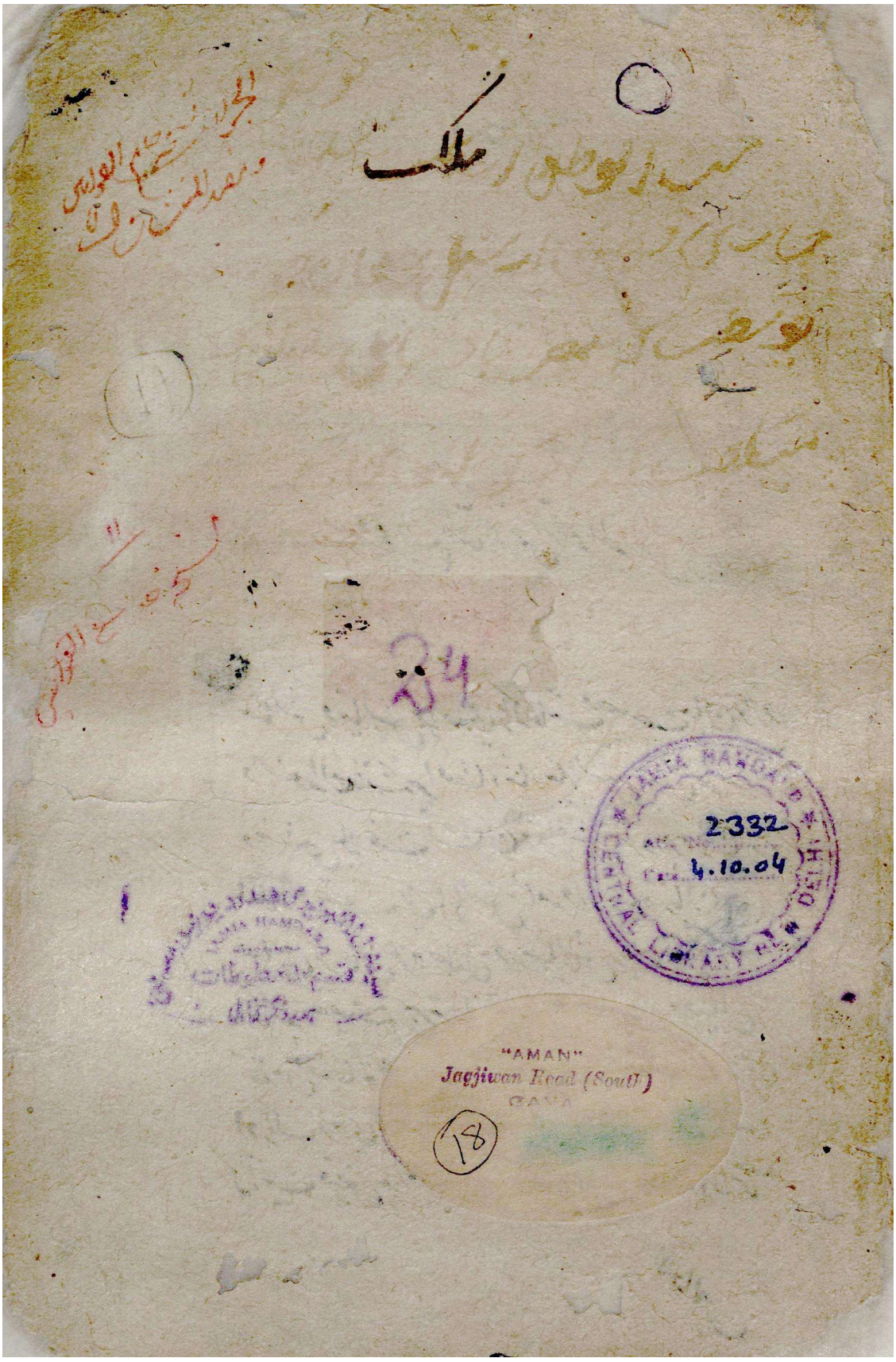

مشعل آفتاب را در خشان مساخته و حدائق هیئتگان
را لست گفتارش معجزه اموز عبوس و صداقت اندیشگان
درست کردارش چراغ افروز موسوی و همدمان در ورش
بسمک تا سماک واقف اسرار و منجمان دقیقه گر منبش
از عمری تا بفلک الافلاک کاشف اسرار و منابدان جادو
طرازش بنازه آدای مستخبر دل پاکان نموده و کلعذاران
سحر سازش به نکته سرای منکسب از دل قدسیان
ربوده بنگام مطلوع منبع جمال خویانش چراغ آفتاب را
منام بی اختیار بر زمین می اندازد و وقت طلوع مهر تاخش
سیمین بر آنش صبح کو مرا بخم انتاری میسازد بهر کوچه آنش
گلرخان ره نورد تو کوی گلستان منده کوچه کرد خرمن
سنبل و لطافت اسامیش بائین کل کشت رنگین لباسش
گلستانیست که خناء طرازش سداسکندری نتواند بست
و بهشتیست که مدح پردازش بر مسند جم نتواند نشست
وصفش بدلکشائی چون چهره بر رویان مهوش روشن میاز
دیده امید و ستایش بعطر سائی چون زلف مشکبویان دلکش
دست انداز کردن حور شد و لطافت انهارش چشمه کوثر
را آب داده و طراوت اشجارش ابواب فرح بر روی
نظارگیان گشاده زهی صفائی عمارت که در تماشایش

اللعالمین کلی ست از کلمن افضال او و منطوق
لازم الوثوق منزل الآت لما خلقة الافلاک خریست
از دفتر کمال او رباعی آن مالک ملک منزع و دین بود
کف دقایق یقین بود براوج چمری و آدم درنخت
السری بماوطین بود وعلی اله العظام واصحابه الکرام باد
اما بعد انکه من همچمان خوشه چین خرمن ارباب سخن راکه
از جفاکاری سپهر نی هرا بات خاطر آشفته دارم و دل مرده
لاله سانم بداغ محنت و درد یدمن برمراد دل نرسید
فرحت ازمن برخ نقاب کشید هیکاهی زفعل نامحمود
مشاهد نیکوی رخم نه نمود از سموم غم بباغ وجود هرگز
این غنچه دلم نکشود مثل من نبست درجهان ثانی
حرف خوانی زلوح نادانی منکه عیبم همه زهمرنامای
درهنرکی منظوم سخن آرای فهم نامم کنی به نیخ منکرف
از سر مصرعه اریو کبری حرف درهنگام طالب العلمی
بلده فتوح که بدیده تنک ظرفان خورده بین مشکل قبوح
می درآید و بخشم دانادلان سخن آفرین صورت
فتوح منماید فی فی مقامیست فیض الدین که علم بعمل
عالمان عظم انتشارش علم برآسمان افراخته وخطه
البت دلنشین که عمل العلم عالمان رفیع المکانش

معنی رس و معنی رسان صبح نفس که از خطا بعین عطا
چین در ابرو نمیگذارند و از ریگذر کمال خوبی عیب را
هنری پندارند آنست که بمقتضای فحوای کلام
الانسان مرکب من الخطاء و النسیان
بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوانند خموشند
فصل اول در مکتوبات منسوب اول بجناب ارشاد مآب
قدوة السالکین زبدة العارفین یگانه حضرت صدیق مقرب
ب ط احدیت مقبول بارگاه ایزد بیچون میان شیخ پیر محمد مرشد
بخش سلوان تحریر یافت بیت
آزرد دارم که خاک آنقدم
توتیای چشم لوازم دمیدم کمترین عقیدت کزین خلیفه ط علم
آداب تسلیمات معتقدانه و مراسم کورنشت نیازمندانه بجای آورده
بموقف عرض حاشیه بوسیان ب ط فیض انبساط انجمن
هدایت متوطن آن قبله ارباب تحقیق و توحید و کعبه اصحاب
تدقیق و تجرید مخزن لطایف انسیه و معدن صحایف
قدسیه کریم الاخلاق عمیم الاشفاق حضرت پیر دستگیر
جیو مد الله ظل جلاله و الافضاله میرساند اگرچه بحکم بیت
مولوی جامی بیت نه تنها عشق از دیدار خیزد ب کزین
دولت از گفتار خیزد این قدوی جان نثار از مدت
بسیار آرزوی پای بوس ناصیه سایان آستان فیض
نشان